

هنوز زمان آن فرا نرسیده است

عابد توانچه
وبلاگ علیه وضع موجود

مدتی است که دعوای فعالان دانشجویی و سیاسی با گرایشهای چپ و راست در دانشگاه بالا گرفته است. این «دعوا» عملاً به خاطر «جنگی» است که میان بزرگترهای این دو جریان سیاسی وجود دارد و خواسته یا ناخواسته به جوانترها انتقال پیدا می‌کند. گروهی در میان هر دو جریان سعی می‌کنند با حفظ مسائل ظاهری و مواردی رفتاری که خود از آن با نام «اخلاق» یاد می‌کنند، حداقل هزینه‌ی ممکن را در این تعارض بپردازند. کوچکترین شکی ندارم که اگر روند موجود به همین شکل ادامه داشته باشد به زودی حتی کسانی که هوشمندانه از حضور علنی در این منازعه امتناع می‌کنند مجبور خواهند شد مستقیماً در این کارزار وارد شوند.

همه‌ی این جبهه‌گیریهای زود هنگام بین چپ و راست در «دانشگاه» از استیضاح سعید حبیبی در جلسه‌ی شورای مرکزی دفتر تحکیم وحدت شروع شد.

سعید حبیبی فعال دانشجویی بازمانده از دهه‌ی هفتاد است. دانشجویی که به دلیل اخراج از دانشگاه به دلیل توهین به رهبر و تلاش دوباره اش برای شرکت در کنکور و تحصیل در دانشگاه و حضور فعلیش در مقطع کارشناسی ارشد، بیش از یک دهه است که مهره‌ی سنگین در مبارزات دانشجویی است. او اولین دانشجویی بود که خطاب مستقیم به شخص خامنه‌ای را در تریبونها و اعتراضات دانشجویی باب کرد. همه از تفکرات کاملاً چپ او مطلع بودند و مطابق دیگر فعالان سیاسی که انگهای ساختگی را در پرونده‌های خود دارند وی نیز اتهام دروغین «حمایت لفظی از مجاهدین خلق» را در یکی از پرونده‌های «خاک گرفته» اما همچنان «مفتوح» خود دارد. سعید حبیبی در دوره‌ی فعلی به عضویت شورای مرکزی دفتر تحکیم وحدت در آمد و به دلیل تجربه‌ی بالا، سابقه‌ی کار سیاسی طولانی مدت، وجهه‌ی شخصی و شناخته شده بودن در محافل سیاسی به سمت دبیر تشکیلات برگزیده شد. مدتی گذشت و افکار سیاسی حبیبی چنان مغل برنام‌های پدر خواندگان تحکیم شد که با تلاش مستقیم سه عضو دوره‌ی قبل این شوری (که یکی در کشور دیگری اقامت داشت) سعید حبیبی به غیر اخلاقی‌ترین شیوه‌ی ممکن مجبور به استعفا از سمت دبیر تشکیلات شد.

در اینجا قصد من صحبت از ساختارهای غیر دموکراتیک دفتر تحکیم، دخالت‌های همیشگی پیر دانشجویان در این شورای و مشکلات امنیتی‌ای که به منظور زیر فشار قرار گرفتن سعید حبیبی برای استعفا صورت گرفت، نیست. هدفی که از ذکر دوباره این ماجرا داشتم بیان دلیل اصلی استعفا‌ی استیضاح گونه سعید حبیبی از زیان طیف راست بود. بارها طرفداران دو آتشی‌ی استیضاح سعید حبیبی، علناً «چپ بودن» را اتهام اصلی او مطرح کردند و این آغازی بود بر زیر فشار قرار گرفتن فعالان چپ انجمنهای اسلامی دانشجویی و شروع یک «دعوی جدی و واقعی» در فضای سیاسی دانشگاه.

بعد از آنکه طی دهه های چهل، پنجاه و شصت، نیروهای چپ توسط حاکمیتها سلاخی شدند و طی انقلاب فرهنگی ننگینی که بر دانشگاه تحمیل شد و ریشه ی اندیشه را در دانشگاه خشکاند و تسویه گسترده تمامی اساتید و دانشجویان صاحب اندیشه های غیر ارتجاعی در دانشگاه که بخش بسیار بزرگی از آن را نیروهای چپ شامل می شدند عملا تا جوانه زدن مجدد چپ از پس یک کشتار بزرگ، بیش از یک دهه گذشت و پس از آنکه در سالهای 78 و 79 زمزمه هایی از حضور مجدد چپ در قالب نشریاتی با محتوای اجتماعی و ادبی رسید، روندی طی شد که در سالهای 81 و 82 گروه های دانشجویی چپ با هدف آشکار حضور در عرصه سیاسی وارد میدان شدند. برگزاری مراسم 16 آذر مستقل، نقد گروه های سیاسی، طرح مبانی فلسفی، تاریخی و سیاسی چپ مسائلی بود که پس از گذشت سه سال به شکل حضور در مراسم سیاسی، حمایت از اعتصابات و اعتراضات کارگری، ورود هماهنگ به عرصه فعالیت های اینترنتی و... منجر گردید. مسائلی که موجب به وجود آمدن اختلافاتی در بین گروه های مختلف چپ دانشجویی شد که این اختلافات بیش از آنکه به دلیل تضادهای فکری باشد به دلیل ملاحظیات امنیتی بود. گروهی که اغلب از بیش از سه دهه کشتار چپ داغدار بودند فعالانی را که صرفا با مطالعات خود به چپ گرایش پیدا کرده بودند را به تند روی، بی تجربه گی و اشتباهات عملی متهم می کردند.

خوشبختانه اکنون بیش از نود درصد از نیروهای چپ در دانشگاه ناخواسته و به دلیل رو به رو شدن با فضای عینی ای که در آن قرار دارند به یک اتحاد عمل و همگرایی فکری رسیده اند. نماد بارز این مسئله همکاری این گروه ها در سه برنامه اخیر چپ در دانشگاه است.

به هر حال چپ در دانشگاه امروز همزمان با قرار گیری در یکی از نقاط عطف خود ناخواسته به میدان مبارزه ای کشیده می شود که گرچه توان و نیروی لازم را برای درگیر شدن در این میدان در اختیار دارد اما به عقیده من باید از ورود به آن پرهیز کند.

اولین دلیل من توجه به برنده ی واقعی این کارزار است. در میدان دانشگاه دو تفکر چپ و راست به جنگ یکدیگر می روند ولی برنده ی واقعی این مبارزه هیچ یک از طرفین درگیر نیست. برنده ی واقعی این نبرد طراحان ساختارهای امنیتی حاکمیت هستند که به مدد بهره گیری از امکانات مادی گسترده خود شاید پیشاپیش این تضاد را پیش بینی کرده و مطمئنا تمام تلاش خود را برای دامن زدن به تضاد انجام می دهند. اگر حتی فرض کنیم که تمامی نیروهای موجود در جبهه ی راست و چپ به ماهیت و واقعیت اندیشه ی خود آگاه و مسلط هستند و بنابراین جنگ بین آنها جنگ حاصل از تضادهای فکری، زیر بنایی و تاریخی است باز هم دشمنان بزرگتری در دانشگاه در جلوی هر دو اندیشه حضور دارد. نهادهای غیر دانشجویی تحمیل شده به دانشگاه. نهادهای شبهه نظامی مستقر در دانشگاه و از همه مهمتر سیستمی که با اعمال محدودیتهای بسیار زیاد اساتید و دانشجویان را برای ورود به دانشگاه دستچین می کند، متونی را که کوچکترین ارتباطی با تخصص و حوزه ی تحصیلی آنان ندارد را با اجبار به خورد آنان می دهد و عملا تقسیم بندی بین «خودیها و غیر خودیها» را به صریحترین حالت ممکن پیاده می کند. به نظر من دشمن اصلی در دانشگاه برای گروه های دانشجویی که گرایش به حاکمیت ندارند اکنون سیستمی است که دانشجویان منتقد و مخالف را از ادامه تحصیل محروم می کند و با گستاخی تمام به دانشجویانی که از سلولهای انفرادی آزاد شده اند و به دلایل سیاسی از تحصیل آنان ممانعت می کرده اند انگه های مسخره و ابلهانه ای چون «تجاوز به عنف، دزدی و...» می زند. دشمن اصلی اکنون گروه های شبهه نظامی مستقر در دانشگاه هستند که به صورت سازماندهی شده با چوب، چماق، زنجیر، چاقو، گاز اشک آور و حتی اسلحه به کوچکترین

اعتراضات دانشجویی حمله ور می شوند. اکنون به هیچ وجه زمان آن نیست که مرز بندی چپ و راست، چه در دانشگاه و چه در جامعه تا این حد پر رنگ شود. چه راست موفق شود و احمدی نژاد را به عنوان یک چپ جا بزند و چه چپ موفق شود جریان احمدی نژاد را زاده ی قدرت اقتصادی راست در ایران معرفی کند این واقعیت پابرجا خواهد ماند که ما در ایران تحت سیطره ی یک دیکتاتوری عرض و طویل قرار داریم و حاکمیت در حال پوزخند زدن به اختلافات ماست.

یک ضرب المثل ایرانی هست که می گوید « وسط دعوا حلوا خیرات نمی کنند ». وسط فحشها و ناسزاهایی که دو طرف از طریق تریبونها، نشریات، سایتها و وبلاگها حواله ی یکدیگر می کنند این کیسه ی نهادهای امنیتی رژیم است که پر می شود از کدهای امنیتی، سر نخها، ارتباطها و ...! این دلیل دیگر من برای عجولانه بودن شروع این دعوای اساسیست. آغاز این دعوا بی شک عاملی برای فربه تر شدن پروندهایی است که برای فعالان سیاسی ساخته می شود.

سومین دلیل من آمادگی فضای دانشگاه برای رواج افکار پوچ و بی محتوای در صورت بالا گرفتن این تضاد است. وقتی دو طرف درگیر آب جوی خود به یر بالایی سیاست در ایران حول می دهند، قورباغه های ابو عطا خوان هم ظاهر می شوند. منفعت طلبانی که از مشغله و حتی ملاحظات امنیتی دو طرف درگیر استفاده می کنند و چنان به موج سواری می پردازند که از موضع رهبری یک جریان به سخن گفتن می پردازند و در فضایی که کینه و کدورت غالب است، نابخردانه ترین و مشکوک ترین انحرافات فکری را در دانشگاه و فضای سیاست را رواج می دهند که در آینده عامل ضعف و چند دستگی نیروهای معتقد به تغییر وضعیت موجود - جدای آنکه منتهی به چه هدفی باشد - می شود. انواع و اقسام لیبرهای دانشجویی و سیاسی مثل قارچ از کنجهای نمود بیرون می زنند. مطالب دروغین و مناقشه بر انگیز در رسانه ها منتشر می شود. لیبرها و فعالان دانشجویی با دغدغه و سالم به بند کشیده می شوند و در شلوغی و گرد و خاک لیبرها ی خود خوانده و مترسکها و بادکنکهای باد شده به وادی فراموشی سپرده می شوند.

در کشورهای تحت سلطه ی استبداد همیشه « حداقلهای مهمی » برای کار مشترک بین گروه های منتقد و مخالف دیکتاتوری وجود دارد. اما حتی اگر تصور کنیم که حوزه ی کاری مشترکی نیز بین چپ و راست وجود ندارد، عاقلانه تر آن است که هر گروه به کارهای مورد قبول خود پردازد. بندها همچنان داغ و برنده خواهند ماند و فقط باید در قبل از هر گفتار و عملی اندیشید « که آیا سخنان، نوشته ها و عمل من امنیت دیگری را که همچون من زیر تیغ مستبدان است به خطر می اندازد یا نه؟ »